

Jason Aaron • Russell Dauterman • Matthew Wilson

# THE WAR OF THE REALMS



MARVEL

#1



Jason Aaron • Russell Dauterman • Matthew Wilson

# THE WAR OF THE REALMS



MARVEL

#1



در ابتدا چیزی جز  
تاریکی نبود.

تهی بودگی بی پایان  
خلا.



سپس از سمت جنوب  
آتشی سرکش شعله ور شد.  
و از سمت شمال مه و یخ  
گردان.

و در هر نقطه که این  
دو نیرو به هم برخورد کردند  
حیات شکل گرفت.

الف ها و غولها، کوتوله ها  
و گابلین ها، خدایان  
و انسان ها.

و برای هر کدام قلمرویی  
ایجاد شد. کلا ده قلمرو.

هر یک دارای محلی از خود  
در شجره جهان. هر یک دارای  
شگفتی و وحشت های  
مختص خود.

این داستان آن ده  
قلمرو است.

و جنگی مهیب  
که همه آنها را در  
بر گرفت.





جنگ قلمروها

# THE WAR OF THE REALMS

فصل اول:  
آخرین قلمرو ایستاده



# پیش از این..

مدتی است که ملکیت پادشاه الف های سیاه و متحدان قدرتمندش در ده قلمرو ویرانی های بسیاری ایجاد کرده اند. نه قلمرو پیش از این سقوط کرده اند. از جمله آزگارد. در خبردی که به سقوط آزگارد انجامید ثور سلاح خودش را در خورشید کم کرد و پل رنگین کمان در هم شکست. اکثر اهالی آزگارد به محلی در برونکس منتقل شدند.

الان ثور تنها تکه هایی از چکش خود را دارد و چند چکش جایگزین دیگر و به ملکیت دسترسی ندارد. ملکیت پل خود بلک بیفراست را برای انتقال نیروهایش بین قلمروها ساخته است.

البته ثور لازم نیست در مورد ملکیت نگران باشد. چون جنگ قلمروها بزودی به سمت او کشیده خواهد شد.

## اهالی آزگارد



ثور



آدین

پدر ثور  
پدر همه آزگاردی ها



فریجا

مادر ثور  
مادر همه آزگاردی ها



ثورِی

سک ثور



سیف



هیلدگارد

## قهرمانان میدگارد



اسپایدرمن



جین فاستر

ثور سابق



پانیشر



دردول



کاپیتان آمریکا



بلک پنتر



شی هالک



آیرون من



کاپیتان مارول



بلید



کست رایدر



دکتر استرنج



ولورین

## خیروهای ملکیت



ملکیت



لوکی

برادر ثور



اولیک

پادشاه ترول ها



کورس

مامور اجرایی ملکیت



لوفی

خدای یخ و پدر اصلی لوکی



سیندر

ملکه ماسپلهایم و دختر سورنور



کوپن هون

حکمران فرشته های جنگاور



اینچنترس

جادوگر آزگاردی



داریو اکر

استاد تغییر شکل





ماه هاست که جنگ در  
بین قلمروها آغاز شده  
است.

باغ های الف های نورانی  
که مدت های طولانی بخاطر  
زیبایی مشهور بود دیگر  
وجود ندارند.

در سرزمین دوارف ها  
کوه ها هم در حال  
سوختن هستند.

خدایان وانیر زیر آوار  
معابد خود به دام افتاده اند.

حتی سرزمین  
مردگان هم نابود  
شده است.



در سرزمین آزگارد  
که زمانی قدرتمندترین  
قلمروها بود، چیزی جز  
سایه ها و ذرات غبار  
نمی جنبد.

پل رنگین کمان در هم شکسته  
و چشم جهان بین آن کور شده.  
سپاهیان آن هم تارومار و پراکنده  
شده اند.



در حالیکه قلمروها می سوزند  
و دشمنان افزایش می یابند،  
ادین پدر آزگارد بر پلندای تاج  
و تخت در حال سقوط خود  
می نشیند و آرزوی خوابی  
می کند که از او گریزان است...

...ناآرام است چون در  
اعماق وجود باستانی خود  
می داند...



...که پایانی بزرگ و بد  
نزدیک است.

با چشم از حلقه  
در آمده خود دیدیم...  
و زمانی پس خطیر را  
انتخاب کردم برای توقف  
همه سرور و شادی.

در این سکوت  
مرگبار نمی توان خوابید.  
قلمرو جاودانه نباید به  
مغیره ای ساکت  
تبدیل شود.

ولی الان همان  
است. چون خدایان  
به همراه او به سرزمین  
فانیان گریختند.

حتی پسر  
خود من هم به  
این سرزمین بر -  
نخواهد گشت...

ثور؟ پسر من  
تویی؟ به روشنائی  
بیا...

نه ثور. نه  
روشنائی. ولی با  
خود هدایایی  
آوردیم.

اینها به تو  
کمک می کنند که  
بخوابی پیرمرد.



آدمکش ها!

چگونه الف های  
سیاهی مانند شما  
به خود جرأت داده اند  
تا در تالارهای خدایان راه  
بروند. این دیوارها را با  
خون سیاه شما رنگ  
خواهم زد...

GAGGGH!!!

شاه اسفار تالهایم  
برای شما بهترین  
شب را آرزو می کند  
ادین یک چشم!

باشد که  
تمام رویاهایت  
با ناله و فریاد  
همراه شود!

SHUNK  
SHUNK  
SHUNK

GRRAARRRRGGGGH!!!





## میدگارد بندر نیوارک

پس از اینکه پل ارتباطی  
آزگارد از بین رفت دیگر  
ایجاد ارتباط بین قلمروها  
ممکن نبود...

...حتی برای  
ثور قدرتمند.

هر روز بر دماغه کشتی ای  
که خانه می نامد می ایستد  
و یکی از آن چکش های  
جدیدش را به سمت آسمان  
پرتاب می کند.

با این امید که شاید  
یکی از آنها راه خود را به  
یکی از قلمروها باز کند و  
با اسرار آن برگردد.

ولی هیچکدام از چکش ها باز  
نگشته و یکی دیگر امشب  
باز نخواهد گشت.

چرا صاحب  
اینقدر غمگینه؟ توری  
نوشیدنی بیاره؟ توری  
ترول بیاره که  
صاحب بکشه؟

اگرچه اتفاق  
دیگری در راه  
بود.

ریش ادین!  
چه...





لوکی؟!!

خیلی  
دیر شده  
برادر.

جلوی  
جنگ قلمروها  
رو نمی شه  
گرفت.



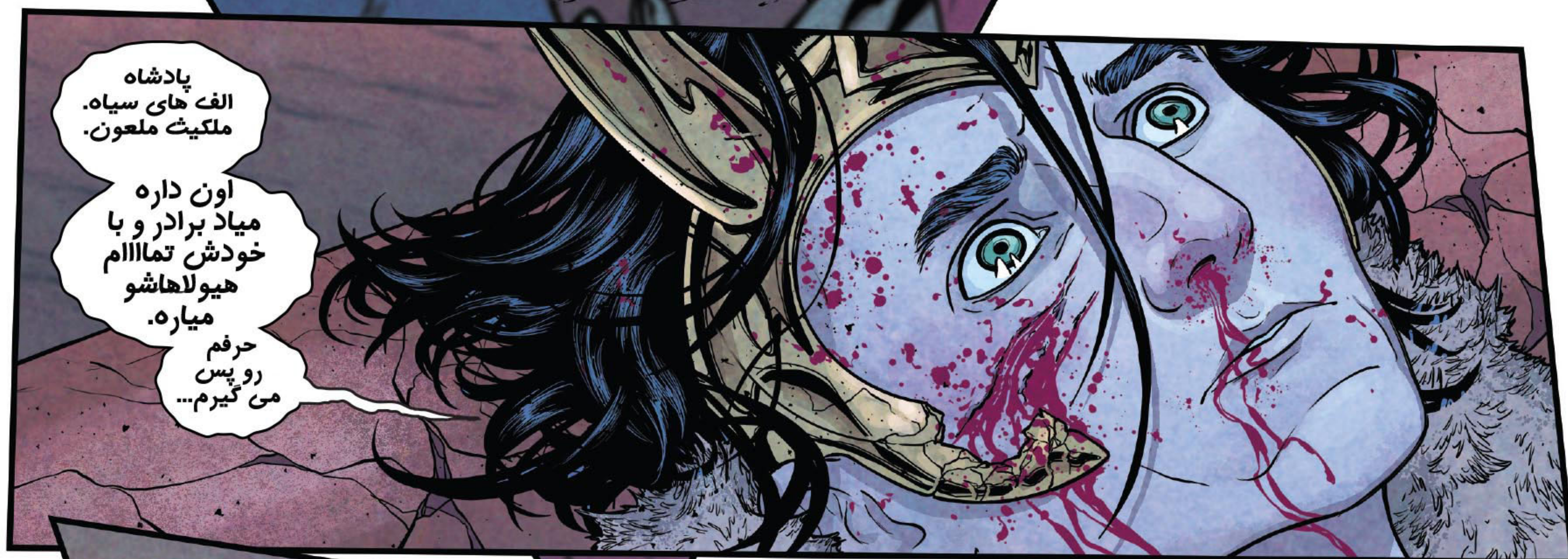
اگرچه  
به نظر می رسه...  
که من می تونم.

لوکی کی  
باهات این کارو کرده؟  
کجا پنهان شده بودی  
ترسو؟

من سعی کردم  
نقشم رو به بهترین  
شکل بازی کنم. ولی  
آوازه من همه جا پیچیده.  
اون می دونست که  
من بهش خیانت  
می کنم.

پس اول  
اون به من خیانت  
کرد. شیطان  
حقه باز.

کی؟



پادشاه  
الف های سیاه.  
ملکیت ملعون.

اون داره  
میاد برادر و با  
خودش تمااااام  
هیولاهاشو  
میاره.

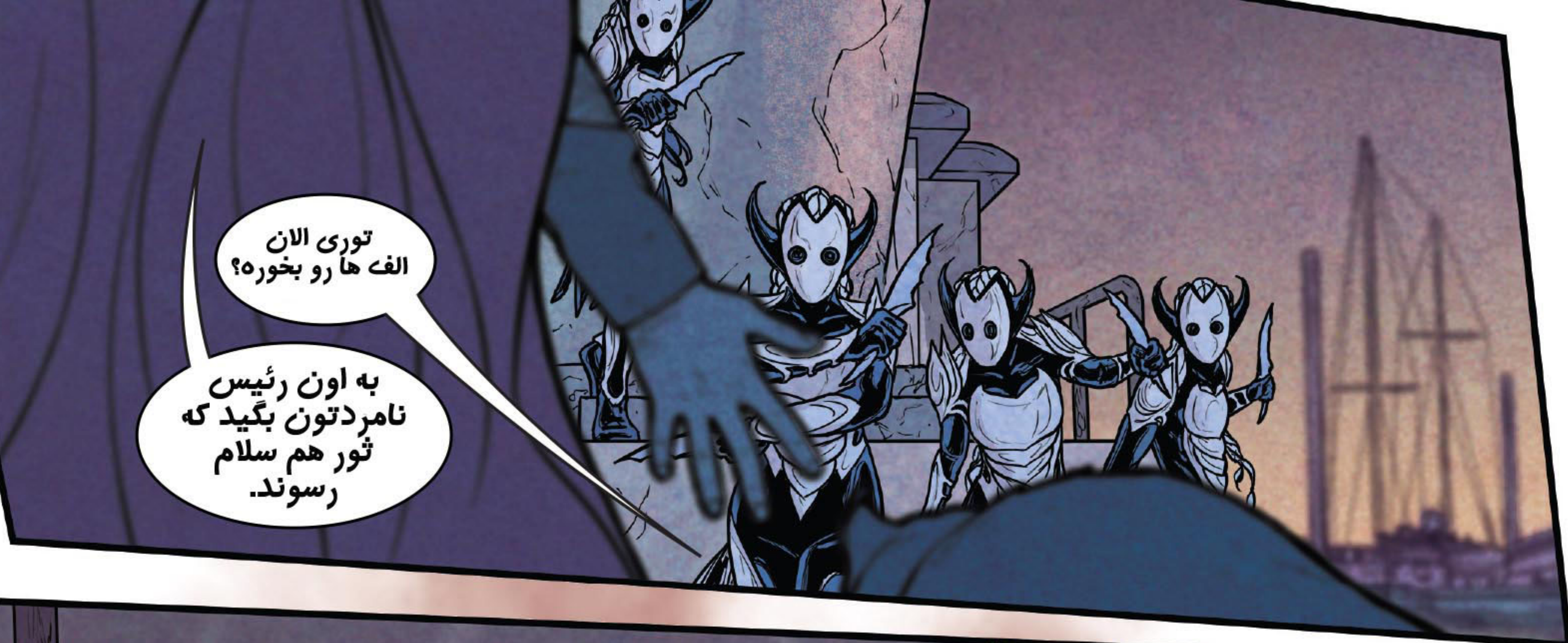
حرفم  
رو پس  
می گیرم...



اونها  
همین الان  
اینجان.

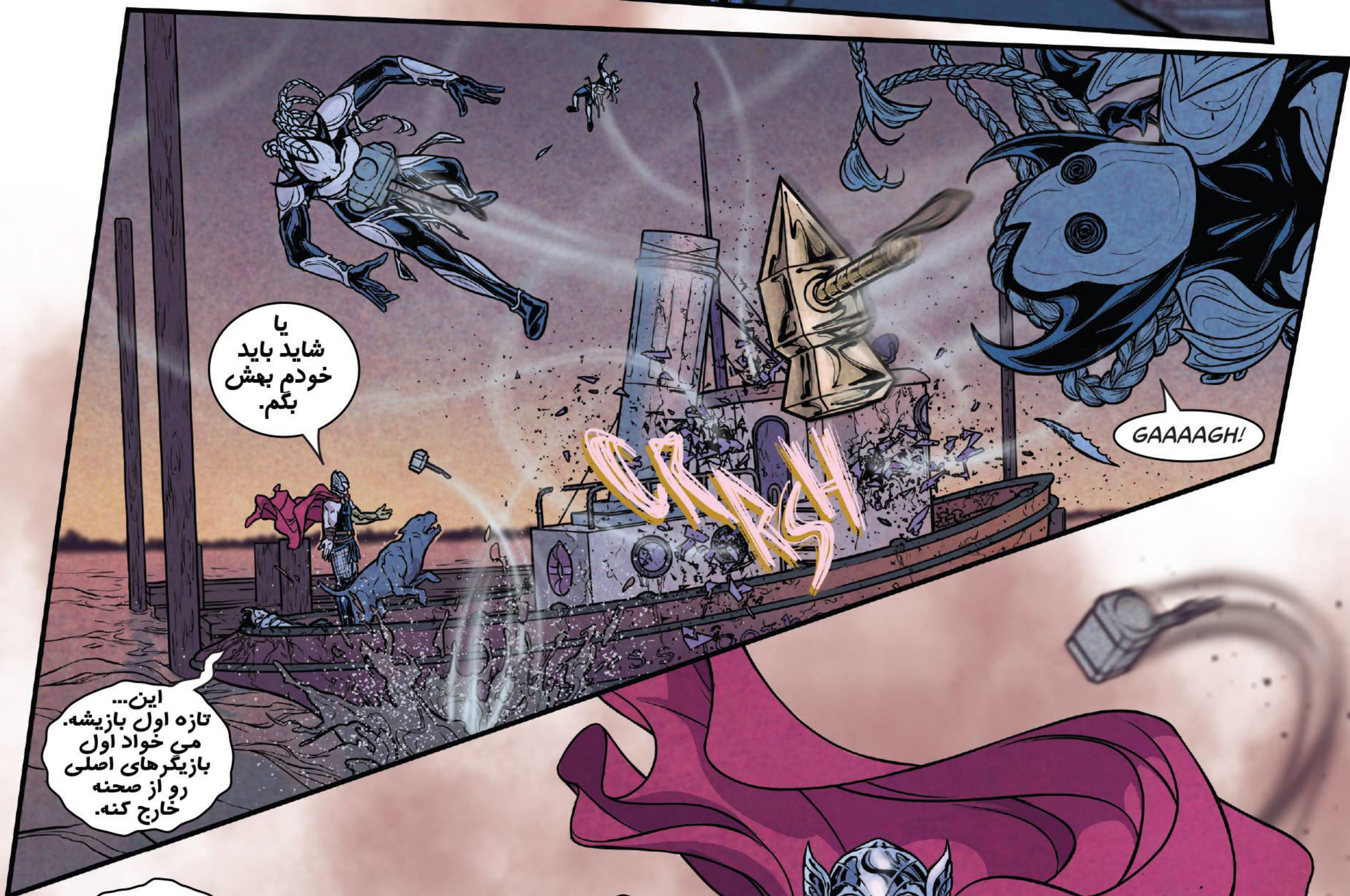
ثور خدای طوفان!  
ملکیت گرم ترین  
و مرطوب ترین سلام  
خودشو نثار شما کرده!





توری الان  
الف ها رو بخوره؟

به اون رئیس  
نامردتون بگید که  
ثور هم سلام  
رسوند.



یا  
شاید باید  
خودم بهش  
بگم.

GAAAAGH!

این...  
تازه اول بازیشه.  
می خواد اول  
بازیگرهای اصلی  
رو از صحنه  
خارج کنه.

پدر اولی  
بود. بعد تو و من.  
و بعد... اوه  
خدای من نه.

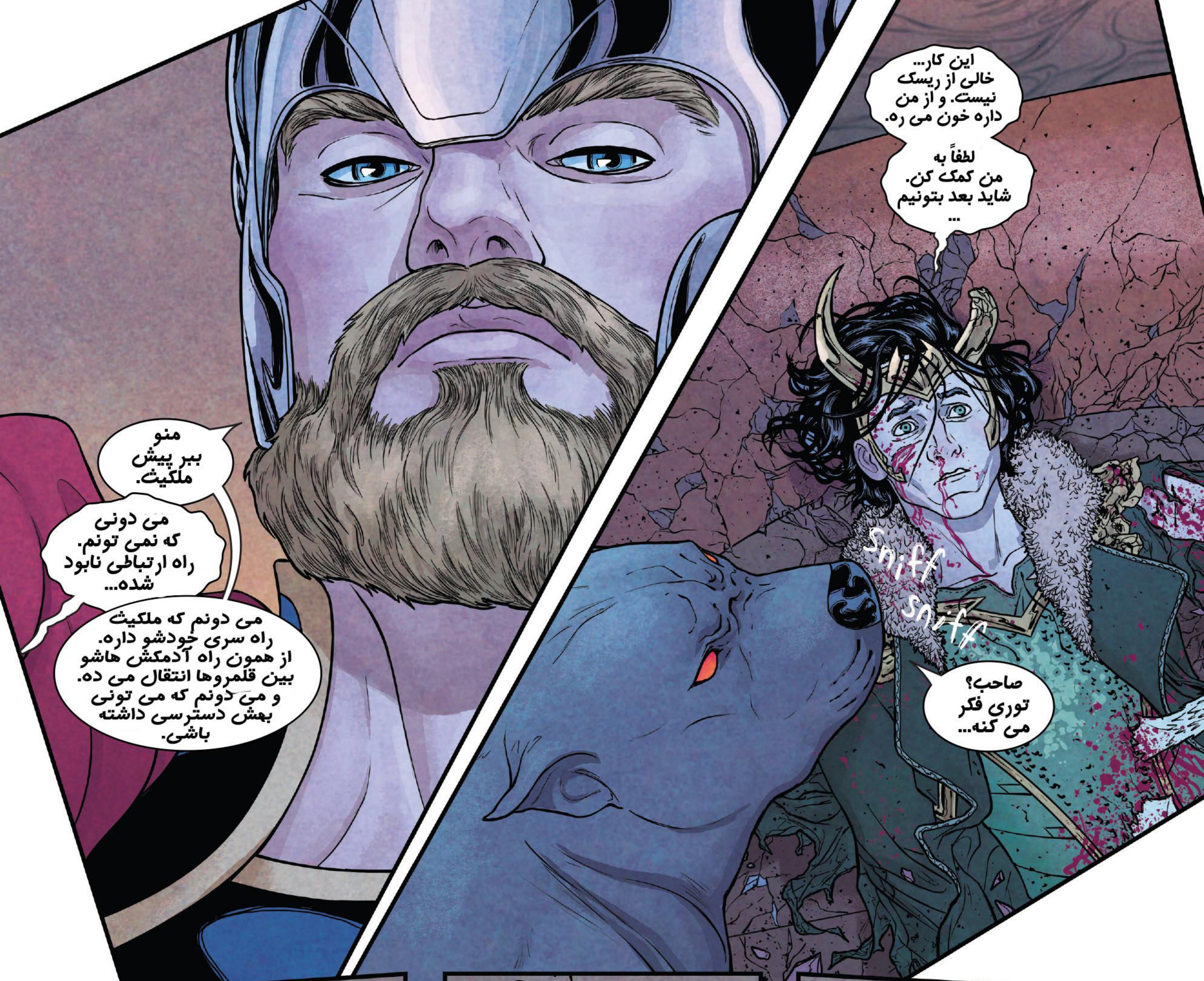
ثور...  
من و تو  
باید...

پاشو  
لوکی.

وقتشه  
تمومش  
کنیم.







این کار...  
خالی از ریسک  
نیست. و از من  
داره خون می ره.

لطفاً به  
من کمک کن.  
شاید بعد بتونیم  
...

منو  
ببر پیش  
ملکیت.

می دونی  
که نمی تونم.  
راه ارتباطی نابود  
شده...

می دونم که ملکیت  
راه سری خودشو داره.  
از همون راه آدمکش هاشو  
بین قلمروها انتقال می ده.  
و می دونم که می تونی  
بهش دسترسی داشته  
باشی.

صاحب؟  
توری فکر  
می کنه...



HHHK.

همین الان  
منو ببر پیش  
ملکیت.

و گرنه اون  
دشنه های کوچیک  
رو از شکمت خارج  
می کنم...

و...  
چند تا چکش  
بزرگ جاشون  
می دارم.



بحث ...  
متقاعدکنندهای  
رو مطرح کردی.

باشه ثور.  
الان می برمت  
پیش ملکیت.

توری می ره  
کوهستان و انتقام -  
جویان رو خبر  
می کنه.

ولی  
صاحب، صبر  
کن...

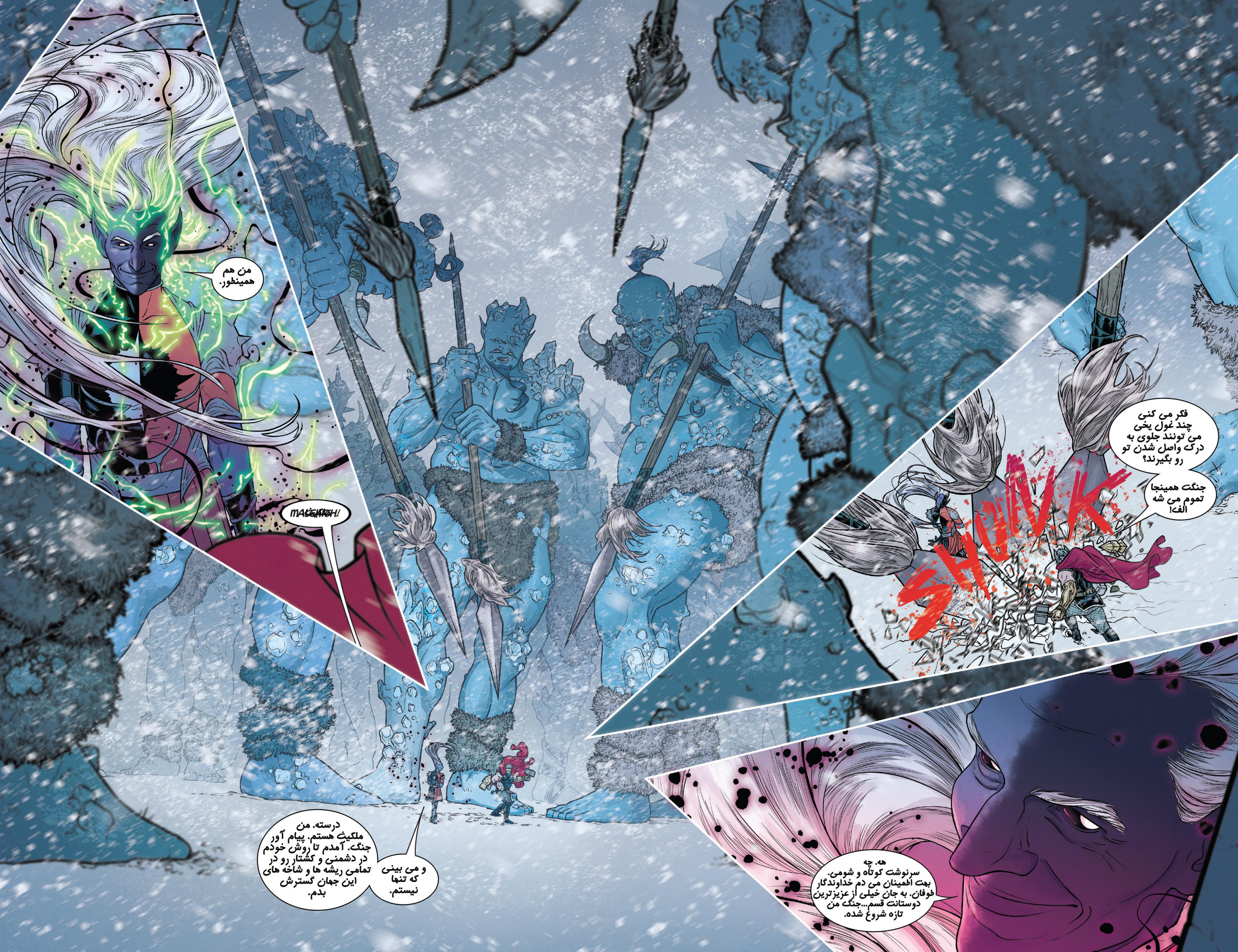


...اون  
نه...  
صاحب؟









من هم  
همینطور.

MALENNH!

فکر می کنی  
چند غول یخی  
می تونند جلوی به  
درک واصل شدن تو  
رو بگیرند؟

جنگت همینجا  
تموم می شه  
الفا

درسته. من  
ملکیت هستم. پیام آور  
جنگ. آمدم تا روش خودم  
در دشمنی و کشتار رو در  
تمامی ریشه ها و شاخه های  
این جهان گسترش  
بدم.

و می بینی  
که تنها  
نیستم.

هه. چه  
سرنوشت کوتاه و شومی.  
بخت اطمینان می دم خداوندگار  
طوفان. به جان خیلی از عزیزترین  
دوستانت قسم...جنگ من  
تازه شروع شده.



واو. اصلاً  
باورم نمی شه. یه  
روزه کامله که کسی  
سعی  
نکرده منو بکشه!

از ۱۲ سالگی  
این اتفاق برام  
نیفتاده!

و اینکه جونا  
تمام روز خروسک داشت!  
این خانم پیر که از دست  
زورگیرها نجاتش دادم یه  
کوپن مجانی بوریتمو بهم داد! و چند  
ساعتی بود که با صدای بلند با  
خودم حرفه نزده بودم!

آره، در مجموع  
روز فوق العاده ای برای  
محلّه دوستانه بود  
مرد عنکبوتی.

منظورم  
اینه که...  
وایستا...

اتفاق افتاد!  
حسگر عنکبوتی فعال  
شد! خوشحالم که  
هنوز شانسم  
ته نگشیده!

ملکیت  
صمیمی ترین سلام ها  
رو رسوند بانو  
فریجا!

پس بیایید  
جلو و ببینید چطور  
سلام خودم ذو تو  
گلوهای شما فرو  
می کنم!





هی پسر  
اینجا قرار بازی  
لارپینگ گذاشتید؟ من  
یادم رفته وسایل  
جادو گریمو بیارم.

انگار باید  
دوباره نقش  
حقه باز عنکبوتی  
رو بازی کنم.

همشونو بکشید!  
و گرنه خشم ملکیت  
دامنمونو...

اوه عالییه.  
ممنونم. چند نفر که  
با شمشیر هاشون  
می جنگند... سخته تشخیص  
آدم بدها...

ولی اگه کسی  
داد بزنه "بکشیدشون!"  
نشونه خوبییه که آدم داره  
آدم های درستی رو  
بند پیچی می کنه.



واقعاً، بعضی ها  
ماسک دارند، ولی نمی شه  
از ظاهرشون قضاوت کرد. شاید  
یکی هم پیدا بشه و به من  
بگه که من ترسناکم!

HMMRRGH!

می دونم  
جنون آمیزه  
اره؟

حالت خوبه  
خانم؟

تو باید  
آدم عنکبوت ها  
باشی

این سالها  
تعریف تو خیلی  
از پسر من شنیده بودم. ولی  
فکر می کردم اغراق می کنه.  
به نظر می رسه اینطور  
نبوده.

شمشیرها.  
ضربه ها. آلف ها.  
گفتار جذاب. شما باید  
مادر ثور باشید.  
درسته؟

اصولاً  
من بهترین  
دوست پسر شما  
هستم!







بانو فریجا!  
الف های سیاه به  
مقر ما هجوم آوردند!



پس شما  
می دونید.

خدای من.  
این چه روش  
شیطانیه؟ باید قبل  
از اینکه تخم هاشو  
پخش کنه متوقفش  
کنیم!

آروم باش  
هیلدگارد. اون یه  
فرد محلیه. یکی از اون  
آزاردهنده هاش.

ممم. همونطور  
که گفتید بانو  
سیف. من هنوز  
نگران تخمهاش  
هستم.

من ترجیح  
می دم مال خودمو  
جایی که هست  
نگه دارم!  
ممنون!



ملکه فریجا  
حالتون خوبه؟

من خوبم  
بانو جین. ساختمون  
آمنه؟

اینطور فکر می کنیم.  
نگهبان شب تونسته  
الف های سیاه رو بکشه.  
به نظر میاد که هدفشون  
بالدر بوده و ...من...

هوگان و فاندال  
از ولستگ محافظت  
می کنند و بخش های  
دیگه. بالدر و بعضی از  
کوتوله ها از دروازه  
محافظت می کنند.



گروهی از  
الهه ها در براون استون  
برانکس زندگی می کنند؟  
این یه نمایش واقعیه  
آیا!!!

از زمانی که  
قلمرو ما بدست منگاک  
ناپود شد ساکن قلمرو شما  
هستیم. متأسفانه پدر ما  
انزوا رو برای خودش  
انتخاب کرد.

الف های سیاه  
آدمکش تو خیابون های  
نیویورک راه می رن. جایی  
برای پنهان شدن  
نمونده.

درسته. روزی  
که ازش خیلی  
می ترسیدیم فرار سیده  
دوستان.

یکی از  
ما باید کلونوسکوپ  
بشه؟

آخرین جنگ  
قلمروهای نباید تو  
سرزمین های دوردست  
الف ها، کوتوله ها یا  
غول ها اتفاق بیفته.

باید اینجا  
تو سرزمین  
فانیان اتفاق  
بیفته.

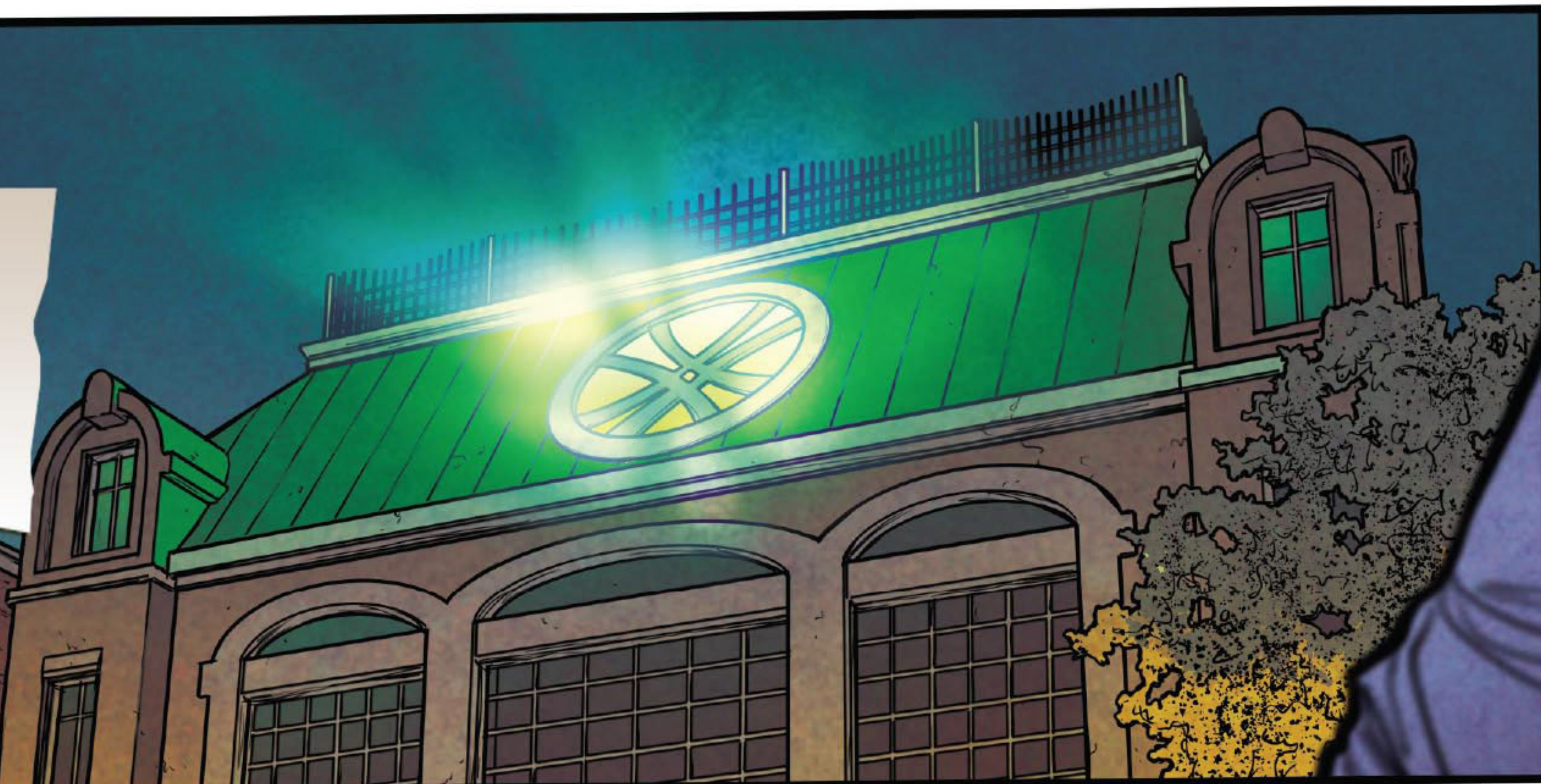




”خدایان به همه  
کمک کنند.“

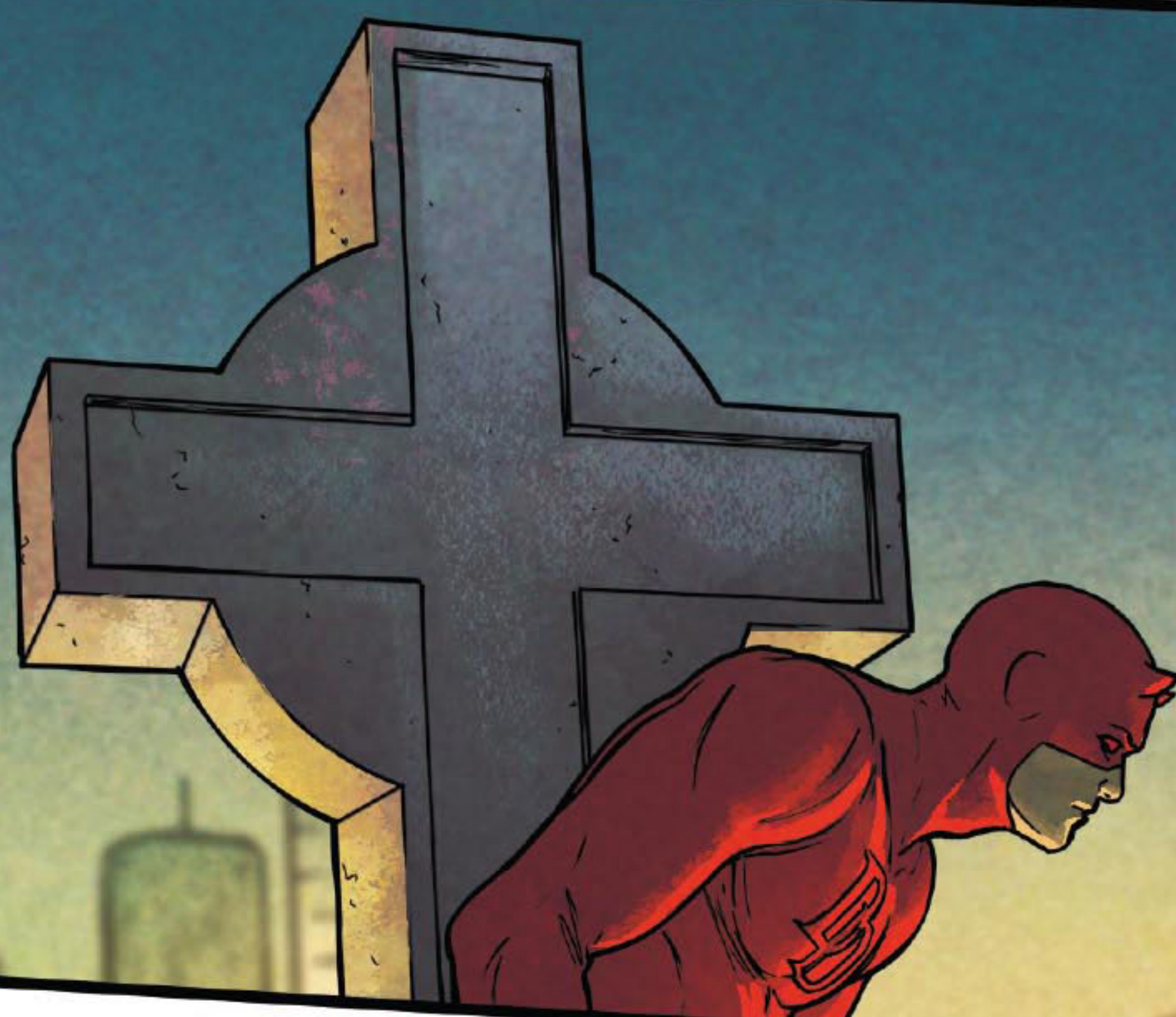
در روستای گرینویچ در  
محل مقدس و عرفانی متعلق  
به جادوگر اعظم گویی کریستالی  
به رنگ سرخ گداخته ناگهان  
می درخشد و با صدایی عجیب  
و انسانی فریاد برمی آورد.

و استاد نیروهای  
اثیری بلافاصله نیروی  
خود را بکار می گیرد و  
جادو اعمال می کند.



تمامی علائم هشدار دهنده  
فراابعد دیگر در خیابان یانسی  
بصدا درآمده و دیردول از  
چندین خیابان آنطرف تر در  
هلزکیچن آنها را می شنود.

و مرد متهور  
لرزه ای را که بر  
اندامش افتاده انگار  
می کند.



در کافه وست چستر استخوان های  
تسخیرناپذیر به روشی قدیمی  
تحریک می شوند. گویا راند آخر  
نزدیک شده است.



در حالیکه در بر روی پشت بام های میدتاون  
انگار گوش های پانیشر کر شده و صدای  
التماس های قاتلی را که به پاهایش افتاده  
نمی شنود. ولی چشمانش متوجه درخشش  
نوری خیره کننده در خیابان می شود.

و به همین  
سادگی..





...مادر جنگ ها  
به میدگارد  
می رسد.







عجب اوضاعیه!  
ارباب حلقه ها  
بهمون حمله کرده!  
جونتو نجا....

نجات جون  
مخصوص کسیه که  
قراره بمیره.



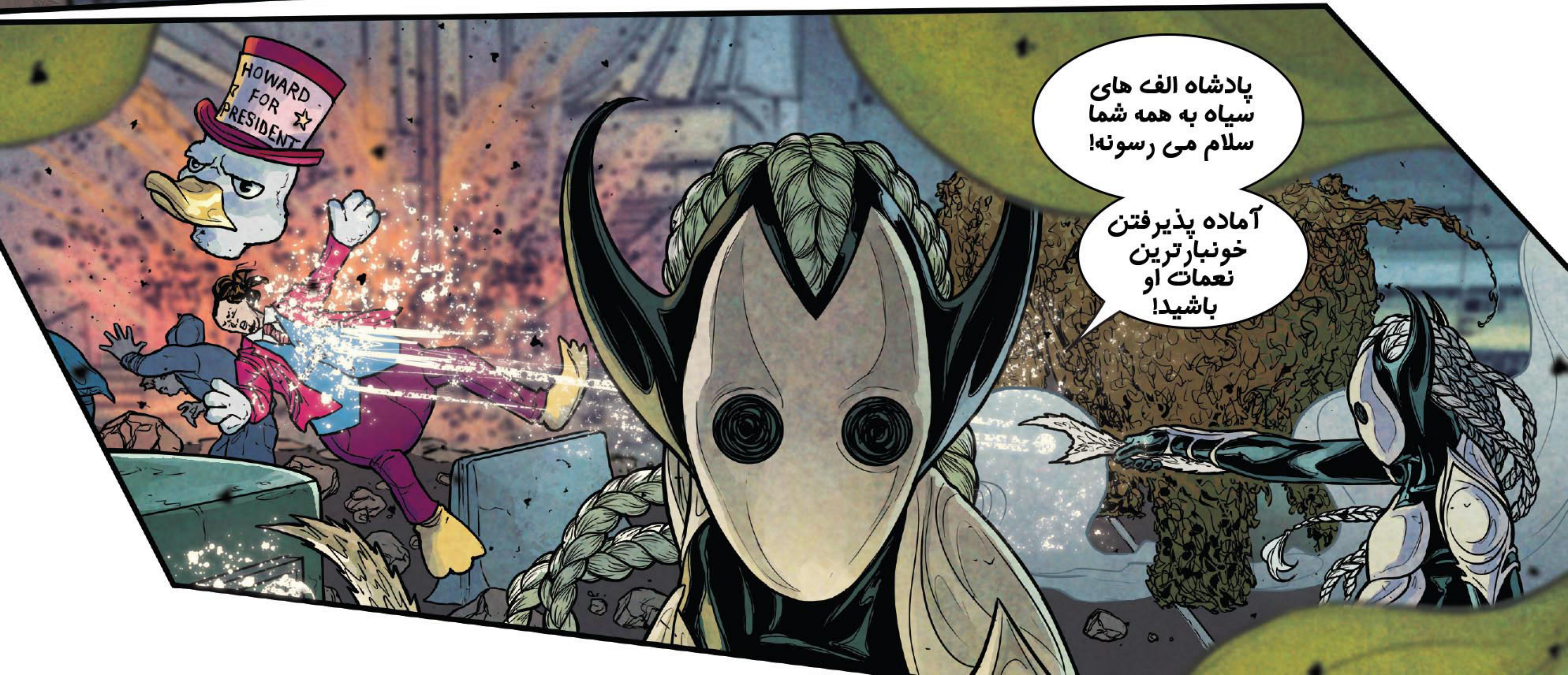
ایکاش  
اسلحه بزرگتری  
آورده بودم.



RRRGGGHH!!!

فانیان بی ارزش  
در برابر اربابان  
جدید ترول خود  
تعظیم کنید!

تعظیم کنید  
یا نابود بشید!



پادشاه الف های  
سیاه به همه شما  
سلام می رسونه!

آماده پذیرفتن  
خونبارترین  
نعمات او  
باشید!



این فقط  
ادراک منه یا واعظان  
اسکوئر استریت هر سال  
عجیب تر می شن؟

اگه می خواهید  
با استخوان های سالم  
خیابون ۴۷ ام رو ترک  
کنید، چاقو ها رو  
بندازید.

چشمهاتو باز کن  
فانی شاخدار. ما  
هرگز قرار نیست از  
اینجا بریم.

"این قلمرو  
الان به ما تعلق  
داره!"

همگی  
در برابر ملکه  
سیندرز ادای  
احترام کنید!

مرگ بر  
هر کسی که  
نسوخته!

در هزار سال  
گذشته میدگارد  
تغییر کرده. به نظر  
می رسه چیزهای بزرگتری  
رو باید تخریب  
کنیم.

نمی دونم  
هنوز وایکینگ  
دارند یا نه. هی  
اونجا وایکینگ  
هست؟

AAAAHHH!!

فرشته های  
جنگی! آسمان  
رو امن کنید!

از شر  
انسان های ضعیف  
که در ماشین های  
پرنده هستند،  
خلاص شید!



خیرمقدم  
می گم بانوان  
پرنده زیبا. مطمئنم  
اگه فکر کنم که میتونیم  
تو خونه من بایه  
نوشیدنی و تخم پرنده  
موضوع رو حل کنیم  
سخت در اشتباهم.

بسه دیگه  
استارک مخ زنی  
رو بیخیال شو و  
حالشونو بگیر!

نمی تونم  
کارول! با صحبت  
مخ زدن تخصص  
منه!

جنگجویان  
آسمان! این سوالیه  
رو از زره اش بیرون  
بیارید و بندازیدش  
تو به آغل برای  
جفت گیری چهارپاها!

می بینم، داره  
اثر می کنه.  
به نظرم دارند باهام  
قرار بیرون  
می دارند!

گله های بیشتری  
از این یاروها تو خیابون  
۴۵ و ۴۹ هستند. بگو  
ببینم بلکه پنتر نیروی  
کمکی کافی آوردی؟

آی گفتم  
دیردول. انتقام-  
جویان  
رو آوردم.

راستی؟

انتقام جویان  
اینا هستند؟ شوخی  
کردم.

راستش منم  
به اندازه تو  
تعجب کردم.

باید بدونی  
ما تبحر داریم  
و آاده عملیات.  
کلا کارمون  
درسته.

توری الفها  
رو می خوره چون  
صاحب رو دزدیدند!

ولی  
سگه  
جدیده.

اگه توری  
با شماهاست...





پس ثور  
کجاست؟  
پسرم تو  
کدوم یکی  
از قلمروها  
است؟

کاپیتان  
آمریکا.

ملکه فریجا.  
متأسفانه نمی‌دونیم  
سر ثور چه بلایی  
اومده.

هی کاپیتان!  
من الان مثل  
یه خدای افتخاری  
شدم!

وراجی هاتو  
تموم کن  
بچه عنکبوت!

راستش من  
مرد عنکبوتی ام.

این کلمه باید  
معنی متفاوتی  
تو میدگارد داشته  
باشه!



باید ملکیث  
ملعون باشه. این  
الف‌های سیاه همگی  
سربازان اون هستند. که  
وحشی‌ترین سلاح‌های  
قلمرو اسوارتال‌هایم  
هستند.

گابلین‌های  
آتشین ماسپل‌هایم  
غول‌های یخی ژوتن‌هایم  
فرشته‌های جنگی آسمانی  
و تعداد زیادی ترول  
هم هستند.

این سگ  
سخنگو می‌گه انگار  
با یکی مثل لوکی  
رفته که لوکی  
نبوده.



به نظرم  
عاشق شدم.

من اول  
دیدمش!

حرکت نابودگر  
هالک اول برای  
این موجود بعد  
برای ترول‌ها!



ملکیت تمام  
لشگریان سپاه خودشو  
به میدگارد آورده. بدترین  
هیولاهایی که ده قلمرو  
به خودش دیده.

کاپیتان آمریکا  
تو باید سپاه خودتو  
ترتیب بدی... ما  
هم باید...

لشگر؟  
هه.

نه، فکر نکنم  
لازم داشته باشی.  
زیاد به درد  
نمی خورند.

استخوان های  
خونین یمیر.

تنها چیزی که  
نیاز دارید یه چوب  
نازک و یه پرچم  
سفیده.

تا تسلیم  
بشید.

چون نظاره  
کنید. اربابان جدید  
میدگارد وارد  
می شوند!

قلمرو خودتون  
رو تسلیم کنید  
فانیان و گرنه از  
چنگ کشیفتون درش  
میاریم...

GAGGGH!



تو این  
دست ها رو می خواهی  
ملکیت؟ باور کن، بهت  
می رسن!

## اختتام جویان جمع شیدا!

بخطاظر  
مید گارد!

نیویورک  
شهر  
عاشق هاست!

ها! شما تکه های  
گوشت کوچیک هنوز  
فکر می کنید این  
یه جنگه؟



جنگ رو  
همین الان هم  
باختید. الان نتیجه  
جنگ رو می بینید.

ملکه مراقب  
باش!

اینکه ادین تو  
رو گذاشته آخر بکشه، کار  
درستی نبوده. من قول  
می دم بهتر از اون  
عمل کنم.

حرف های  
کنده تر از دهنت  
می زنی کرم  
کوچیک.

کررها! الان  
متوجه می شی که  
این کرم دندون  
داره!

جواب من...  
برو به جهنم!

الان هم  
نتیجه کار تو باید  
مشخص بشه، فریجا از  
آزگارد. چون یا شوهرت تا  
حالا مرده یا باید با بزرگترین  
دشمنش روبرو بشه...

لوفی  
پادشاه  
غول های  
یخی!



ولی این  
یکی برام  
نازگی داره.





این همون  
مادری نیست که  
یه بار از پشت بهش خنجر  
زدی؟ همین کاری که الان  
با من کردی؟

تو آدمکش هاتو  
فرستادی تا منو بکشند  
ملکیث! ولی همشونو  
به وزغ تبدیل کردم!

آه لوکی، ما  
می تونستیم با هم  
جنون زیبایی رو رقم  
بزنیم. ولی افسوس، تو  
همونی که هستی. و  
دوران خدایان به  
سر رسیده!

وقتی این اتفاق  
می افته که لوکی  
بگه! نه وقتی که یه  
الف گربه سوار  
بگه!

این یه  
بپر استالفایمی  
بزرگه، عوضی مغز  
فندقی...

آهم...

در حالت عادی  
بدم نمیاد بذارم شما  
دو تا کل روز مشغول  
نابود کردن همدیگه  
باشید.

ولی به  
نظر می رسه که  
شما با خودتون جنگ  
رو به همراه آوردید. و ما  
فعلا به اندازه کافی از  
این مشکلات داریم.

پس از هر دو  
شما می خوام که این  
بعد از زمان و مکان رو  
رها کنید.

لوکی، انگار عادت  
داری که از هر قلمرویی  
طرد بشی؟

این نصیحت ها  
رو بذار کنار بانو  
فریجا. وقت این حرف ها  
نیست.

خوب  
گوش کن.

ثور تو  
ژوتنهایم گیر  
افتاده. اگه تا حالا  
نمرده باشه تنها شانس  
شماست. بدون اون  
شما نمی تونید ملکیث  
رو متوقف کنید.

بیشتر از  
نافرمانی از پدرت  
لازمه تا من بهت اعتماد  
کنم؟ چرا باید بهت  
اعتماد کنم لوکی؟

چون...





بیا  
اینجا موش  
کشیف!

بخاطر این  
مادر.



تو بدترین  
چیزی هستی که من  
باعش شدم پست  
فطرت! البته، یه بار هم یه  
سنگ کلیه به اندازه یه  
تخته سنگ ازم دفع  
شده!

من سعی دوستت  
داشته باشم پدر. و  
سعی کردم بهت شانس  
دوباره بدم. این بزرگترین  
گناه من خواهد بود.



همونطور  
که من از تو  
هستم.

متوجه باش  
که چون من فرزند  
تو بودم، فرزند غول  
یخ و بوران، تنها کار  
درست این بود که  
پدر من بودی.

تو تنها مایه  
شرمساری منی لوکی!  
من یه غول یخی هستم.  
خون یخی ایمیر توی  
رگ های من جریان  
داره.

و از جایی  
که من میام، کولاک  
اجازه بروز شرمساری و  
ضعف نمی ده. اونها  
رو می شوره و  
می پره.





و نابود  
می کنه!



110000000!!!

واو. می دونم  
من اینجا تازه واردم.  
ولی این خیلی حال به  
هم زن بود، درسته؟  
فکر کنم بالا بیارم.

استفراغ آتشین  
خودت رو به سمت  
آدم بدها نشونه  
بگیر.

ما باهم  
باهاشون می جنگیم.  
چیزی ما رو عقب  
نمی دونه.

من بلیدم.  
قرار نیست  
عقب نشینی  
کنم.

این هیولا واقعاً  
پسر خدشو خورد.  
اینجا بازی وارد مرحله  
جدیدی شده.





این یه  
جنگه!

حواستون هست، وقتی  
برای برد این جنگ به ثور نیاز  
داریم، از هشت تای اونها...

...یکیش نیست.

تمام  
قدرت همینه  
ملکیث؟!

هیولاهای  
بیشتری بفرست!!!





ثور به  
اندازه همه خنجرهای  
ژوتنهایم پتک  
داره!

صدای  
منو می شنوید  
عوضی های مغز یخی؟!  
بیایید جلو تا کل این  
قلمرو رو با خونتون  
رنگین کنم!!!

**خدای طوفان  
پایان بخش همه  
شما خواهد بود!!!**